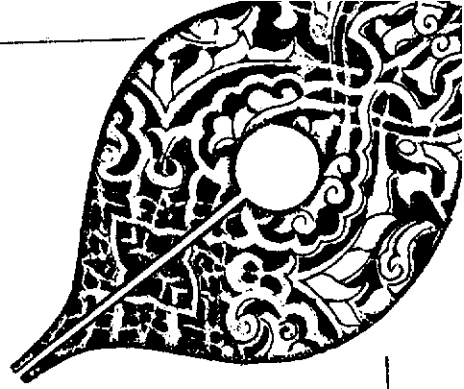


بخش مسائل نظری

مسئول: سید صدرالدین طاهری



مباحث نظری پیرامون تاریخ

قسمت دوم

در شماره پیش ما حاصل میزگردی را عرضه کردیم که بحثهایی بود پیرامون تعریف تاریخ و کلیاتی در زمینه علم و فلسفه تاریخ که با شرکت تنی چند از صاحب نظران و اساتید دانشگاه تشکیل شده بود. در آن جلسه مقرر شد که بحثها با بهره گیری از جامعیتی درخور و نگرشی مبتنی بر منابع و مأخذ وافر ادامه یابد.

ما هم قول دادیم که دنباله مباحث را در این شماره پی گیریم و این حاصل بحثهایی است مستدل که به دنبال موضوع شماره پیشین ارائه می شود. در این جلسه آقایان دکتر شعبانی، دکتر رادمنش، دکتر زریاب خوئی، دکتر شیخ، دکتر اعوانی، دکتر باستانی پاریزی، آقایان طاهری و معادیخواه شرکت داشته اند.

دکتر شعبانی: سیاهه نسبتاً مفصلی در این جا هست از عناوین قابل بحث که البته ابتکار من نیست، آقای طاهری تمهیه کرده اند. و قرار بر این بود که سه نکته و یا سه تعریف را از محضر استادان محترم استفسار بکنیم و نظرهایشان را نیز بالطبع بشنویم: تعریف تاریخ، علم تاریخ، و فلسفه تاریخ. حاصل این نظرها را من اینجا می سنجم یعنی در همان بین که شما صحبت می فرمائید من یادداشت می کنم و بعد وجوه مشابه و نزدیک را که شاید احتیاج به تحلیل و توجیه بیشتری نداشته باشد کنار می گذاریم ولی وجوه افتراق و یا اختلاف، طبعاً زمینه ساز است برای پرسشهای بعدی و تفسیرهای بیشتر و کاملتر.

در جلسه پیش برادرمان آقای دکتر رادمنش لطف فرمودند و وعده کردند که تعدادی از معانی تاریخ را عنوان بفرمایند. می دانیم که در این جلسه استاد دکتر زریاب خوبی در جمع ما تشریف دارند و همه هم تمایل داریم از حضور ایشان استفاده کنیم. پس اجازه بفرمائید که آقای دکتر رادمنش تعریفهای خودشان را بگویند.

دکتر رادمثنو: بعضی از معانی که من قبلاً جمع‌آوری کردم در رابطه با معانی، مفاهیم و هدف تاریخ تعداد نسبتاً زیادی است که خدمتتان می‌گویم. تعاریفی هم خودم از تاریخ دارم که تعداد کمی از آن‌را آورده‌ام.

علم تاریخ علمی است که متضمن ذکر زمان حوادث و علت و اسباب آن باشد. در عربی تاریخ و تأریخ و توریخ به معنی خبر دادن از وقت آمده است. البته به زبان انگلیسی و فرانسه ضرورتی نمی‌بینم که بگویم هیستوار در فرانسه و هیستوری در انگلیسی به معنی توالی زندگی انسانها می‌آیند.

در تعاریف تاریخ از ابن‌خلدون آمده است که تاریخ خبر دادن از اجتماع است؛ یعنی اجتماع و کیفیاتش که بر طبیعت اجتماع عارض می‌شود، چون توحش، همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهانگشائی‌های بشر، چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه که از این عصبیت‌ها و چیرگی‌ها ایجاد می‌شود مانند تشکیل دولت، مراتب و درجات آنها و آنچه که در بستر و در پرتو تلاش و کار انسانها - چون پیشه‌ها، دانشها، هنرها، عادات و احوال - به دست آمده است. تعریفی از پل سوئیزی هست که «تاریخ عبارت است از مطالعه فرهنگ در برهه‌ای از زمان». اسپنسر: «تاریخ عبارت است از شرح حال و توصیف يك جامعه فعال نه سرگذشت پادشاهان. تاریخ به شرح زندگی افراد قومی نمی‌پردازد، بلکه به شرح اوج اندیشه‌ها و اختراعات نوع انسان می‌پردازد».

بوسوئه، مشیت الهی را حاکم بر تاریخ می‌داند. تعریفی که دارد این است که «تاریخ عبارت است از بازی اراده الهی و هر حادثه درس عبرتی است از طرف خداوند برای مردمان زمین».

ناپلئون: «تاریخ تنها فلسفه‌ای است که صحیح است».

امرکف: «تاریخ واقعیتی است در خارج که مورخ آن‌را کشف می‌کند».

کوته: «تاریخ باید از آنچه در اطراف ما می‌گذرد بحث کند نه آنچه که در قرنهای گذشته روی داده است». البته این شبیه تعریفی است که مارکس در نقد هگل از فلسفه دارد.

منتسکیو: «تاریخ مطالعه حوادث یا ذکر هر حادثه یا تفسیری است که در زندگی بشر یا در جهان روی می‌دهد».

اشپینگلر: «تاریخ عبارت است از سیر تحول، ترقی یا انحطاط ملت‌ها».

کانت: «تاریخ عبارت است از ترقی و توسعه آزادی».

فیخته: «تاریخ عبارت است از سرگذشت قهرمانان» و این، همان دید قهرمان‌پرستی است.

ویل دورانت: «تاریخ حفظ میراث فرهنگی گذشته است که انسان را از درجه

حیوانی به درجه انسانی می‌رساند».

پل والرئ: «تاریخ نمایشگر خواسته‌های ماست».

مارکس: «تاریخ کشمکش طبقات است».

هنری جانسون: «تاریخ به معنای وسیع آن عبارت است از هر آنچه که در گذشته اتفاق افتاده است تاریخ همان گذشته است و هر آنچه که در گذشته است».

ابن جوزی: «تاریخ را مرآن الزمان یا اخبار زمانها تعریف می‌کند».

ابن مسکویه: «تاریخ را تجربیاتی که از ملتها به ما رسیده تعریف می‌کند».

ابن وصیف: «تاریخ را وقایع الدهور وقایع زمانها و دوره‌ها تعریف می‌کند».

حنبلئ: «تاریخ را «اخبار من‌ذهب» یا اخبار گذشتگان تعریف می‌کند».

ذهبی: «تاریخ را «خبر من‌غیر» وقایعی که در زمان اتفاق افتاده است بحث می‌کند که موضوع آن انسان است».

هم‌چنین چندتا تعریف را که من خود دارم عرض می‌کنم:

«تاریخ سرنوشتی است که انسان برای خودش می‌سازد».

«تاریخ زمان تحول یافته به وسیله انسان است».

«تاریخ پشتوانه طلای اسکناس انسان رایج است».

«فرهنگت به قول هر سکویت عبارت است از اثری که انسان در محیط خود

می‌گذارد. تاریخ توصیف‌کننده این اثر است».

«تاریخ پایگاه گذشته است برای پرتاب انسان به سوی آینده، منحطان بر گرد

این پایگاه طواف می‌کنند، لشها بر روی آن چادر می‌زنند، و فقط انسانها هستند

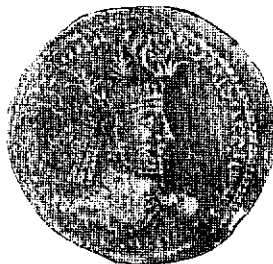
که از آن حرکت را آغاز می‌کنند».

«تاریخ روح جمع، متحد پر تلاطم، سازنده در کانال زمان به سوی مقصود

است».

«تاریخ از خلاقیتهای انسان سخن می‌گوید».

«تاریخ بنای ناتمام گذشتگان است که اگر نسلهای بعد تکمیل و تکمیلترش



نکنند و از خطر سیل عناد مصنوعش ندارند مخروبه می‌گردد».

«تاریخ ارثیه‌ای است که فرزند خلف آنرا سرمایه می‌سازد و بکارش می‌اندازد و بیشترش می‌کند و فرزند ناخلف فقط از آن مصرف می‌کند و بدان افتخار می‌ورزد».

این‌ها، مباحثی است که در ارتباط با هدف تاریخ عرض شد. اما فایده تاریخ، نظریات مختلف و متعددی را شامل است و درباره محرک تاریخ (که این‌را بعداً در مقطع خودش صحبت می‌کنیم.) نظر من در آنچه که روی قرآن کار کرده‌ام - چون بیشترین کار من در رابطه با تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن بوده است - این است که تاریخ دارای قوانینی است دارای اصول مربوط و خاص به‌خودش است در عروج تمدن‌ها و در افول تمدنها يك سلسله قوانین مسلم وجود دارد انسان بنا به‌ایدئولوژی‌اش در سمت و جهت یکدسته از این قوانین قرار می‌گیرد و به‌حرکت در می‌آید داشتن وعده‌های ادنی و یا وعده‌های ادنی و اعلی^۲ سرعت و نوعیت این حرکت را معین می‌سازد مکتب یا ایدئولوژی در انسانی جان می‌گیرد و انسان آن‌را در جامعه متجلی می‌سازد و مثلی از ایدئولوژی، انسان و جامعه با روابط علت و معلولی و متقابل در بستر قوانین و سنت‌های اصل و نااصل یا به معاضدت یا به مخالفت برمی‌خیزند که مآلاً وضعیت و سرنوشت تمدن را معین می‌سازد. در سوره روم حدود ۱۷ عنصر در عروج تمدنها و ۱۴ عنصر در افول تمدنها صحبت شده است بنابراین آنچه را که من از دیدگاه اسلام و قرآن می‌خواهم بگویم این است که تاریخ به‌عنوان يك علم مطرح است اصولی بر تاریخ حاکم است و قوانینی همانطور که بر فیزیک و علوم دیگر همانگونه که، بر بعد بیولوژیک يك انسان قوانینی حاکم است، بر حرکت انسان، بر فعل انسان، بر ساخت انسان، بر ایجاد و خلق انسان و بر ساختار تاریخ نیز قوانین حاکم است. جز این قوانین عامل دیگری و جبر دیگری وجود ندارد. آنچه که هست انسان است. البته شاید اینجا فرصتش نباشد که این مسائل را عرض کنم که بطور یقین از نظر قرآن در سرگذشت ملت‌ها در ساختن تاریخ در ایجاد تمدنها يك سلسله قوانین هست که از نظر قرآن بدیهی و بی‌چون و چرا است. بنابراین اگر بگوئیم «علم تاریخ»، بر این تعبیر درست است علم تاریخ هم مانند سایر علوم دیگر قوانین بر آن حاکم است. شناخت این قوانین می‌تواند انسان را در ساختن تاریخ نیرومندتر و مجهزتر سازد و کند. شناخت این قوانین می‌تواند انسان را از سرگذشت گذشتگان برحذر ساخته و انحطاط تمدنهای گذشته را برای او عبرت سازد. بنابراین تاریخ يك علم است و قوانین عامی بر تاریخ حاکمیت دارد.

دکتر شعبانی - با تشکر از آقای دکتر رادمنش. ما تاریخ در قرآن را در يك

فصل مجزا انشاءالله در آینده بررسی می‌کنیم، اما من فقط به صورت مستخرج از صحبت‌های جناب‌عالی می‌خواهم این‌را درك بکنم که حضرت‌عالی اصرار دارید که تاریخ علم است و اگر درست بفهمم علم ایجاد تمدنها به وسیله قوانین آشکار و واضح، و تاریخ بررسی قوانین حاکم بر زندگی اجتماعی انسان‌ها را بر عهده دارد. کما اینکه کلام‌الله، قرآن کتاب آسمانی ما بهترین نمونه برای ارائه تاریخ علمی است. اگر لطف بفرمائید و قسمت سوم را در مورد معنی فلسفه تاریخ بفرمایید، متشکر می‌شویم.

دکتر رادمنش: اصولاً در کلمه فلسفه تاریخ مفاهیمی هست که عمدتاً به سه پرسش پاسخ می‌دهد: تاریخ به کجا می‌رود؟ از چه مسیری می‌رود و چگونه می‌رود؟ از بحث در روند تاریخ و مسیری که تاریخ در بستر زمان حرکت می‌کند و نهایتاً این مسیر را چه جزء و چه کل طی خواهد کرد، علمی به عنوان فلسفه تاریخ به وجود می‌آید. بدیهی است که دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با فلسفه تاریخ به وجود می‌آید. کسانی مثل اسپینگلاز یا مارکس یا ابن‌خلدون نظریات خاصی درباره فلسفه تاریخ دارند. نظریات دیگری نیز هست، از جمله نظریاتی که اسلام درباره فلسفه تاریخ دارد که بعداً می‌گوییم. خلاصه، تشخیصی که من درباره فلسفه تاریخ دارم این است که يك فلسفه، يك روند و يك سیر از پیش مشخص شده در تاریخ وجود دارد. این مقوله‌ای است که فلسفه تاریخ از آن بحث می‌نماید.

دکتر شعبانی: متشکریم. لطف فرمودید و بسیار سودمند بود. آقای دکتر زریاب خوبی...

دکتر زریاب خوبی: من فعلاً از صحبت‌های شما استفاده می‌کنم.

دکتر شعبانی: بسیار خوب، پس آقای دکتر شیخ این سه مطلب را با اینکه ما یادمان است که در جلسه پیش هم عنوان فرمودید، اگر بطور خاص تعریفی برای تاریخ، علم تاریخ و فلسفه تاریخ در نظر دارید بفرمائید. ما این را می‌دانیم که اهل تاریخ همیشه باید در مورد فلسفه تاریخ به‌دامن فیلسوفان تاریخ متوسل شوند. لطف بفرمایید و نظرتان را بگویید.

دکتر شیخ: بنده برایم سخن گفتن مشکل است تعاریف تاریخ را آقای دکتر

رادمش فرموده‌اند. جمع‌آوری بسیار به‌جایی بود و يك نمودار و قاعده‌ای بود. منتهی این تعاریف غالباً به‌موجودیت و استقلال تاریخ رأی می‌دادند ولی لازم است به‌بعض تعاریف هم که شاید نقطه مقابل اینها هستند و برای تاریخ معنی مستقلی نمی‌شناسند توجه شود. اما در مورد فلسفه تاریخ از آنجا که فلاسفه تعدادشان زیاد است و هرکدام هم جهان‌شناسی دارند یکی از زوایای جهان هم تاریخ است، طبعاً راجع به تاریخ هم اظهارنظر خواهند کرد. در فلسفه تاریخ پیش از ابن‌خلدون مباحثی فلسفی است که يك مقدارش را ایشان فرمودند. اگر تاریخ دارای مفهومی باشد واقعاً علاوه بر نظامی که دارد آیا می‌تواند مفهوم داشته باشد یا انسان به آن مفهوم می‌دهد؟ - اگر به آن معنا باشد که برایش فلسفه‌ای قائل شویم، خوب، بحث معروفی هست که سه نظر در باب حرکت و سیر تاریخ هست. یکی اینکه حرکت تاریخ واپس‌گراست و انحطاطی است و دیگر اینکه دوری و چرخشی است و سوم اینکه بطور مستقیم حرکت می‌کند. این سه قول در باب تاریخ هست. که البته اگر لازم شد که ببینیم متفکرین اسلامی در این باب چه نظری داشته‌اند. آنوقت می‌شود در این باب هم در ادامه آنها ابن‌خلدون را ذکر کرد. فقط اینجا يك بحث است که ما وقتی که به مذهب می‌پردازیم بنده این سؤال برآیم هست که مذهب تمام مطالبش، کتابش، سنتش و چیزهایی که به اصطلاح وسیله است برای استنباط دین از این دو منبع اصلی همه متکی بر وحی‌اند. البته در باب سنت بحث صحیح و غیر صحیح یا مستند و غیر مستند می‌شود اما در مورد کتاب (قرآن) بصورتی که در اختیار ما هست شك و شبهه‌ای در بین نیست و آنچه هست... حتماً کلام‌الله است و مثل يك ترازیوی است مطمئن. بنابراین آنجا که به وحی متکی هستیم، هرچه گفت می‌پذیریم، داستانها و قصصی در قرآن هست که تنها با معیار وحی پذیرفته می‌شود و به دلیل اینکه در قرآن مجید آمده برای ما مستقیماً مقبول و صحیح است. در این مورد مرز علم می‌تواند از دین جدا بشود. برای اینکه علم می‌خواهد بگوید براساس تجربیاتی که داریم و می‌خواهیم قواعد کلی بدست بیاوریم یا کلیاتی داریم، می‌خواهیم موارد و مصادیق را پیدا کنیم، به نتایجی - مثلاً - چنین و چنان رسیدیم. بهر جهت فکر و عقل هست که دارد کار می‌کند حالا توفیقی داشته باشد یا نداشته باشد مطلب دیگری است. خلاصه اینکه با توجه به این تفاوت روش که بین قرآن و منابع دینی با علم بشری هست تطبیق قوانین تاریخ و کلیات فلسفه تاریخی بر آنچه در منابع دینی، از جمله قرآن، آمده و عیناً بحث علمی کردن روی متون دینی - آنطور که آقای دکتر رادمش فرمودند از سوره یوسف و قصص استفاده می‌کنند - قدری ممکن است به اشکال بر بخورد قرآن کتاب آسمانی ما مسلمانها است و درباره همه

چیز به نظر ما مسلمانها بحث می‌کند و اشاره دارد ولی آیا طبق معنی خاص کلمه علم یا حتی فلسفه پیشرفته است؟ ما می‌توانیم دین را هم مشمول این تعریف‌ها و معیارهای خودمان قرار بدهیم یا قلمرو دین را باید جدا فرض کنیم، همچون که گاهی فلسفه مقابل علم هم قرار می‌گیرد، تعریفی جدا برای خودش دارد غیر از علم به معنی متعارف. سؤال بنده این بود که می‌توانیم شواهدی در قرآن پیدا کنیم ولی آیا می‌توانیم به‌عنوان علم هم در آنجا وارد بشویم. علم متعلق است به چیزهایی که بشر به فکر خودش حالا ناقص یا هرچه رسیده و هر قدر توانست کار می‌کند و به‌رحال قبول داریم که همه چیزش نسبی است ولی قرآن می‌خواهد بگوید که مطلق است و اینطور هم هست. اینها به اصطلاح ایشان در یک جوی نمی‌رود.

دکتر شعبانی: دست شما درد نکند واقعاً سپاسگزاریم. بنده دریافتیم از صحبت‌های حضرتعالی این بود که راجع به تاریخ نظر دارید یعنی شما تاریخ را می‌شناسید منتهمی سخن این است که انسان از چه دیدگاهی به مسائل نگاه کند و مطالب را با چه روشی و با کدام اصول و مبانی بررسی کند و در هر قلمروی با چه بینش خاصی وارد بشود باید ابتدا مشخص شود. تا اینجا خیلی ممنون، آیا حضرتعالی در باب فلسفه تاریخ نظر دیگری نداشتید؟

دکتر شیخ: خیر فعلاً همان اشاره‌ای بود به سه قول معروف که در باب سیرتاریخ هست اگر مطلبی بود بعداً عرض می‌کنم.

دکتر شعبانی: آقای دکتر زریاب تقریباً در اواخر وقت هستیم. چنانچه حضرتعالی لطف بفرمائید نظرتان را درباره سه موضوع مطرح شده یعنی تاریخ، علم تاریخ و فلسفه تاریخ بفرمائید موجب امتنان خواهد بود.

دکتر زریاب خویی: خوب، بحث در ریشه لغت البته یک بحث لغوی و مفید است ولی تغییری در ماهیت نمی‌دهد. تلقی حرف و اجتماع از کلمه هم به‌جای خود بحث دیگری است که گاهی مستقل از هردو است، هم از لغت و هم از ماهیت. فرض کنید که اصل کلمه سامی باشد یا آریایی باشد یا چیز دیگر البته دانستن آن به‌جای خودش خیلی مهم است اما برای واقعیت مسأله اینطور نیست. اما درباره تاریخ همچنان که اشاره فرمودند دو معنا است که یکی از هم جدا است و مختلف است. نخست اینکه گاه‌شماری و تعیین وقت به معنی مصدري می‌شود تاریخ. یکی

هم معنی دیگری است که وقتی می‌گویند بیشتر به ذهن آن معنا می‌آید. این دو معنی بکلی از هم جدا است: گاه شماری يك معنی است تاریخ به آن معنا که به محض اینکه گفته می‌شود به قول اصولی‌ها آن معنا متبادر به ذهن می‌شود يك معنی دیگر است. آن معنایی که وقتی می‌گوییم تاریخ به ذهنمان می‌آید يك معنایی است که چندان قابل تعریف نیست. در کوچه و خیابان و دانشگاه، بگویند تاریخ فوراً يك معنایی به ذهن می‌آید که بررسی چه هست و همه می‌فهمند بدون اینکه بتوانند تعریف منطقی و جامع و مانع ارائه کنند. کلماتی که از این قبیل هستند قابل تعریف نیستند. یعنی البته تعریف چندجور است. ما باید ببینیم که مقصود از تعریف چیست. اگر تعریف مقصود همان تعریف منطقی باشد. تعریف منطقی که مرکب باشد از جنس و فصل و بیان ماهیت شئی یا لااقل رسم باشد. تعریف به عرض باشد. تعریف منطقی به این معنا برای مفاهیمی که عام هستند و همه مردم وقتی شما لفظ را به کار می‌برید فوراً يك چیزی به نظرشان می‌آید و می‌فهمند که شما چه می‌گویید. این جور کلمات تعریفش مشکل است و بعضی اوقات محال است و بهمین جهت است که در فلسفه گفته‌اند که وجود تعریف ندارد بر اینکه اعم اشیاء است. چیزی که اعم اشیاء است دیگر قابل تعریف نیست. تاریخ هم از این قبیل است بنا بر این تعریف به معنای منطقی که حد و رسم باشد و بقول اهل منطق جامع و مانع باشد، چنان تعریفی در تاریخ اگر محال نباشد فوق‌العاده مشکل است و ضرورتی هم ندارد چون که همه هم نمی‌فهمند اما يك وقت است که بیان خواص تاریخ، صفات تاریخ منظور است همانطور که ایشان جمع فرموده بودند و زحمت کشیده بودند و استفاده کردیم. خوب هرکسی يك استنباطی دارد از یکی از جنبه‌هایش از یکی از گوشه‌هایش چیزی می‌فهمد. آن مسأله دیگری است آنرا شاید به اصطلاح منطقی نتوان به آن اطلاق تعریف کرد و فقط می‌شود گفت که «هرکس به قدر فهمش فهمید مدعا را» هرکسی به اندازه فهم خودش به اندازه درك خودش تحت تأثیر دیدگاه و مقصود و - با اصطلاح - حساسیت‌های فکری خودش يك چیزی استنباط می‌کند و درك می‌کند و می‌فهمد. بنابراین به نظر بنده تاریخ که مفهومش در نظر مردم روشن است و تا شما می‌فرمایید تاریخ همه می‌دانند که چی هست لزومی ندارد تعریف بشود یا مثلاً وقت مفصلی در تعریفش صرف بشود. آنجا مسأله تعریف می‌آید که وضعیت تاریك باشد یعنی مفهوم تاریك باشد و نفهمند که چه هست می‌گویند در جواب «ماهو؟». به قول منطقی‌ها. می‌گویند ماهو؟ این چی هست؟ ما نمی‌فهمیم، درك نمی‌کنیم. آنوقت باید روشن بشود یا بوسیله حد یا رسم یا شرح اسم و شرح لفظ یا شرح واقعیت، آن تعبیراتی که هست. بنابراین به عقیده بنده، سعی در تعریف منطقی تاریخ و تعریف تاریخ.

شاید سعی مفیدی نباشد که به يك حاصلی منجر بشود به همین دلیل است که بعضی معتقدند حدود هفتاد تا هشتاد تا تعریف هست. این برای همین است که تعریف نمی شود کرد.

این، مسأله تعریف تاریخ. اما ببینیم که وقتی که می گوئید تاریخ در ذهن مردم واقعاً چه چیز می آید وقتی به تاریخ می رسم آن مفهوم اجمالی که در ذهن مردم می آید چی هست اگر تاریخ به معنای وقایع است که این وقایع رفته اند، مثل خود آنات و دقایق است. هرآنی که می آید و فوراً نابود می شود. هر واقعه ای همینطور است. این دست بنده که حرکت کرد آن حرکت فوراً نابود شد و رفت. تمام وقایع که در عالم اتفاق می افتد منطبق است بر آفات زمان و زمان هم سپری می شود و از بین می رود هیچ کجای دنیا اینها ضبط نمی شود حوادث سپری می شوند، از بین می روند بنابراین وقتی که ما می گوییم تاریخ عبارت است از حوادث کجا است. این حوادث آیا آنست که در کتابها ضبط شده؟ خیر. این کتابها را هرکسی يك جورى نوشته آخر اگر متفق الكلمه بود يك چیزی بود که از ابتدای آدم تا زمان ما این حوادث را مثل همین نواری که ایشان ضبط می کنند حرفهای ما را همینجور این حوادث ضبط می شد به این ترتیب مسلسل و به دنبال هم در يك جایی باز بد نبود. خود حوادث البته سپری است اما اگر انعکاس آن در يك جا بطور مسلسل ثبت می شد، خیلی خوب، این تاریخ بود و ما می گفتیم این تاریخ است. ولی اینطور نیست هرکسی يك جور می نویسد، یکی دیگر يك جور دیگر می نویسند بنابراین، این تاریخ کجا است؟ در کجاست؟ وقتی ما می گوییم تاریخ چنین می گوید چنین قضاوت می کند، تاریخ قضاوت خواهد کرد. از تاریخ دلیل بیاورید؟ این کجا است؟ این تاریخ کجا است؟ تاریخ مطلق، آیا روضة الصفا است؟ حبیب السیر است؟ ناسخ التواریخ است؟ تاریخ طبری است؟ کدام است؟ هیچکدام از اینها نیست... تنها چیزی که می توانید بگویید این است که انسان خودش حوادث را در ذهن خودش بطور مسلسل زنده نگه می دارد یعنی دوباره زنده می کند، کتاب می خواند تاریخ را می خواند، يك کتاب معین تاریخ یا چندتا کتاب تاریخ را می خواند و این حوادث را در ذهن خودش زنده می کند، برای خودش. بنابراین وقتی که من می گویم تاریخ قضاوت خواهد کرد یعنی آن حوادثی که در ذهن من است بطور مسلسل من در ذهنم زنده کرده ام برای خودم و گرنه در يك جایی ثبت نیست. البته يك جا ثبت است آن در لوح محفوظ است، در علم اعلاى الهی است که ما به آن دسترسی نداریم. در قرآن آمده است که خداوند در ابتدا فرموده است الست بر بکم قالوا بلی. مردم گفتند بله، بسیار خوب، همه چیز در روز الست آمده و مقدر شده. مشیت الهی و مقدرات همه از قبل تعیین شده این در

لوح محفوظ الهی است. لوح محفوظ الهی را اگر ما به آن دسترسی داشتیم و می‌خواندیم خیلی راحت بود از تاریخ حرف بزنیم و بگوییم بله آن آنجا است ولی ما به آن دسترسی نداریم. جز خدای تبارک و تعالی کسی به آن دسترسی ندارد. بنابراین تاریخ يك مفهوم بسیار وسیعی است که مانند خود کلمه وجود از وسعتش و از کثرت وسعتش، از کثرت شمول و عمومش مبهم شده است.

اما درباره این که آیا تاریخ علم است یا نه باید بگوییم علم دو معنی دارد البته معانی مختلف دارد. يك معنای توصیفی است. جغرافیا، ما می‌دانیم، خوب، علم است. فلان شهر در فلان جا واقع شده، فلان رودخانه در فلان جا واقع شده این يك علم توصیفی است. يك قسمت از علم نجوم توصیفی است، علم هیئت البته قانون دارد و مطابق قانون ما می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که کی کسوف می‌شود و چه زمانی خسوف می‌شود مثلاً ستاره زحل کی طلوع می‌کند ستاره زهره کی طلوع می‌کند می‌توانیم پیش‌بینی کنیم اما يك مقدار از علم نجوم توصیفی است. فلان ستاره در فلان جا است. فلان ستاره اسمش این است، فلان ستاره اسمش این است اینها همه توصیفی است.

يك وقت علم می‌گویم به معنای مسائلی که به اصطلاح درباره موضوعی است، به اصطلاح طرح قوانین است و يك سلسله قوانین منظم و مرتبی را عرضه می‌کند وقتی که می‌خواهیم بگوییم تاریخ علم است به کدام تعریف است؟ مسلم به معنای دومی نیست مسلماً هیچ‌کس تا کنون برای تاریخ قوانین پیدا نکرده است چون اگر پیدا می‌کرد، پیدا می‌شد و از پیش‌بینی‌ها و قواعد آن مثل همه علوم استفاده می‌شد این اشتباهاتی که در دنیا می‌شود، در بزرگترین مملکت‌ها و آن مدعیانی که در رأس هستند و می‌خواهند عالم را اداره کنند اگر علمی به این نام وجود داشت در این جور جاها از داده‌هایش استفاده می‌شد تا اشتباه نکنند چیزی که قاعده دارد جای اشتباه ندارد خیلی خوب، يك آب‌حوضی در کنار خودش مسلط است و يك طبیب هم در کنار خودش مسلط است و مریض را برطبق قوانینی که خوانده است معالجه می‌کند اگر تاریخ قانون داشت، خوب، ما می‌دانستیم آن قانون را یا فی‌الجمله می‌دانستیم چنانکه قوانین دیگر را در رشته‌های دیگر کم و بیش دانسته‌ایم. اگر افعال و اعمال بشری برطبق قوانین است چرا این قوانین بر هیچ‌کس معلوم نیست؟ چون اگر معلوم بود حکومتها کارشان درست بود و برطبق آن قوانین عمل می‌کردند. اگر علوم اجتماعات گذشته می‌تواند تحت قاعده در بیاید آن قواعد و قوانین چرا بر بشر معلوم نیست؟ هرکس هم که ادعا بکند يك ادعای بیخودی است و دلیلش هم همین است که عرض کردم چیزی که قاعده دارد قابل پیش‌بینی است هرچه که قابل پیش‌بینی است از اشتباه مصون است در

صورتی که اینطور نیست در تاریخ و در علوم اجتماعی بطور کلی. پس بنابراین تاریخ را علم دانستن به معنای اینکه ما قوانینی داریم و همان قوانین تاریخ باشد و قوانینی استنباط نکنیم و ادعا نکنیم که قوانینی از آن استفاده می‌کنیم این هم درست نیست.

يك معنى ديگرى مى‌توانيم براى علم در نظر بگيريم و آن عبارت از اين است كه: «صرف بررسى و تحقيق» باشد يعنى يك موضوعى را به اصطلاح بررسى بكنند و تحقيق بكنند كه ببينند آيا اين درست هست يا نه و به نتيجه‌اى برسند از مدت‌ها پيش از خيلى سالها پيش درباره گذشته بشر اين بحث پيش آمده است يك عده‌اى آمدند همان روشى را كه در علوم طبيعى و فيزيك و شيمى براى تحقيق بكار مى‌برند در حوادث تاريخى هم بكار مى‌برند مى‌آيند اسناد و مدارك را مى‌گذارند جلو و با هم مقايسه مى‌كنند و با يك روشى و از روى آن روشهاى خواهند استنباط صحيح داشته باشند. فرض كنيد كه فلان حادثه تاريخى درست است يا خير؟ آيا اتفاق افتاده يا نه؟ اگر علم به اين معنا باشد البته اين خودش يك بحثى است يعنى علمى راه تحقيق در وقايع را به ما نشان بدهد اگر به اين معنا بگوييم البته مى‌شود گفت آن قسمتى از تاريخ كه صرف بيان وقايع نيست و تحقيق در چگونگى اثبات وقايع است البته علم است و به اين عنوان قابل تحقيق و بررسى است اين كه ببينيم كه آيا فلان حادثه اتفاق افتاده است يا نه، اين حوادث درست است يانه به اين معنا البته تاريخ را مى‌توانيم علم بدانيم.

اما مسأله فلسفه تاريخ. آخر، فلسفه يك تعريفى دارد آقاى دكتور اعوانى هم تشريف آورده‌اند و استاد ما هستند در فلسفه و خيلى هم وارد هستند. خوب، فلسفه، متافيزيك. مابعدالطبيعه، علم به حقايق اشياء است علم به اعيان اشياء است. اگر به اين معنا باشد البته مابعدالطبيعه و اين فلسفه قابل انطباق بر تاريخ نيست و قابل انطباق بر خيلى از چيزها نيست چون الان رسم شده در خيلى از مسائل، كلمه فلسفه را به آن مى‌چسبانند مثل فلسفه حقوق، فلسفه قانون، فلسفه اجتماع و من جمله فلسفه تاريخ به آن معنا كه فلسفه يك سيستمى است و يك دانش منظمى است مباحثى دارد بحث در احوال و جوداست بحث در اعيان موجودات است. بحث در كليات است در هيچكدام از اينها فلسفه قابل تطبيق بر تاريخ بيست و در هيچكدام از اينها معنى ندارد وقتى ما مى‌گوييم فلسفه تاريخ يعنى چه؟ اين فلسفه‌اى كه تعريف كرديم و شناختيم و مسائلش را كم و بيش مى‌دانيم بر آن معنى كه از تاريخ فهميديم چه نوع انطباقى دارد؟

پس بايد ببينيم كه وقتى مى‌گويند فلسفه حقوق يا فلسفه تاريخ يا فلسفه قانون مقصود چيست، از مدت‌ها پيش سه، چهار قرن پيش رسم شده است كه اساساً

نظر کلی درباره يك سیستم و درباره يك موضوع را فلسفه آن سیستم و آن موضوع می‌نامند. هر علمی برای خودش موضوعی و مسائلی دارد این مسائل در آن علم حل می‌شود یا درصدد آن هستند که حل کنند. اما يك وقت هم این است که يك کسی يك نظر کلی درباره آن علم و مسائل علم دارد و آنرا بطور کلی خارج از مسائل جزئی علم اظهار می‌کند. رسم بر این شده که به این بگویند «فلسفه». این اصطلاح تازه است. این اصطلاح آن اصطلاحی نیست که مثلاً ارسطو و افلاطون یا ابن‌سینا می‌گفتند یا حتی، فلاسفه ما در زمانهای اخیر در شرق می‌گویند. ابراز و اظهار نظر کلی درباره يك سیستم بخصوصی مفید است ولی فلسفه اصطلاحی نیست. اگر این معنی را در نظر بگیریم البته عده‌ای از فلاسفه درباره سرنوشت انسان در این دنیا - نه سرنوشت انسان به معنای انسان‌فلسفی، بلکه انسان به معنی يك موجودی که در دنیا آمده و زندگی کرده و می‌رود و حوادث می‌آفریند، دولت می‌آفریند و شهر درست می‌کند - بطور کلی درباره این انسان بحث کرده‌اند، و از اینگونه است بحث قرآن که می‌گوید «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون» آیا این کارها بیخود هست؟ همینجور انسانهایی به توالی می‌آیند و از بین می‌روند همینطور است؟ و آیا این سیر به‌جایی منتهی نخواهد شد؟ می‌آیند و می‌روند و يك روزی هم مثلاً يك سیاره‌ای به‌زمین می‌خورد همه را از بین می‌برد و تمام می‌شود؟ آیا این است؟ یا يك دست خدایی در کار است؟ خوب از اینگونه بحث‌های کلی درباره انسان و اعمال او و سرنوشت اعمالش می‌شود داشت؟ ما می‌بینیم این بشر يك وقتی در حال توحش بوده و بعد ایجاد تمدن کرده تمدن هم خودش مراحل مختلف را سیر کرده تا رسیده به امروز و شاید هم از امروز هم فراتر برود و يك‌جور دیگر بشود و یا مثلاً فرهنگهایی آمده‌اند و از بین رفته‌اند و جای خودشان را به فرهنگ‌های بهتر و بالاتری داده‌اند. خلاصه، بطور کلی نظرهای کلی در این باب هست. می‌توان پرسید آیا نظر کلی در باب اینگونه امور را آمدند گفتند فلسفه تاریخ؟ به این معنا اگر باشد البته فلسفه تاریخ يك سیستمی است که واقعیت دارد، می‌شود عقاید کسانی را که در این باب اظهار نظر کرده‌اند، پرسید و استفسار کرد و در آنها بحث کرد. این شاید تنها معنایی باشد که بنده برای «فلسفه تاریخ» به‌نظر می‌رسد که باز هم با آن فلسفه معروف خیلی فرق دارد بنده دیگر عرضی ندارم چون خیلی صحبت کردم و وقت آقایان را گرفتم.

دکتر شعبانی: بسیار محبت کردید استاد، خداوند توفیقتان بدهد. همه اساتید البته محبت دارند و لطف می‌فرمایند و امروز الحمدالله به‌همه حیث جلسه‌آراسته

است به وجود استادان معظم. نکاتی که حضرتعالی به آنها اشاره فرمودید نوعی نظم و ترتیب و تسلسل منطقی داشت که بهتر است بنده دیگر آنرا خلاصه نکنم. بسیار خوب. بنابراین پیرامون مطالب و دیدگاههای آقای دکتر زریاب چنانچه مطلبی هست استماع می‌کنیم. آقای معادیخواه بفرمائید.

آقای معادیخواه: بنده در این ارتباط که هرکسی سهم خودش را ادا کرده باشد ولو خیلی نپخته هم به نظر برسد نکته‌ای عرض می‌کنم شاید محور مناقشاتی قرار بگیرد و به‌جایی برسیم. تصور بنده از مجموعه آنچه شنیده‌ام و گاهی مطالعه کردم این است که «ماجرای شدن هر پدیده‌ای تاریخ آن پدیده است» حالا تاریخ جهان باشد یا تاریخ انسان و یا خیلی جزئی‌تر، مثلاً تاریخ این کاغذ باشد. بالاخره هر یک از این شدن‌ها یک ماجرای دارد اعم از اینکه ما بتوانیم به آن برسیم و ثبت بشود جایی یا نشود و برای ما قابل بازخوانی باشد یا نباشد ولی به‌رحال صرف‌نظر از شناخت ما این شدن یک ماجرای دارد فعل و انفعالی‌هایی صورت گرفته تا این پدیده به‌این صورت درآمده تا اینکه بعد به‌صورت‌های دیگری منتقل بشود. بنابراین بطور خلاصه ماجرای شدن هر پدیده تاریخ آن پدیده است. و طبعاً تاریخ به‌وسعت پدیده‌ها وسعت دارد البته تاریخ مساوی با وجود نیست چون هستی‌های فوق‌زمان طبعاً تاریخ ندارند اما پدیده‌های زمانی کلاً تاریخ دارند. این معنی وسیع تاریخ است ولی یک تاریخی هم هست که اصطلاحاً لفظ تاریخ به آن منصرف می‌شود و آن داستان شدن انسان‌ها است. کاروان انسانیت، هرطور که تعبیر بکنیم، توصیفی یا علمی، در سیورورت خود ماجرائی دارد همراه با تلاش در جهت تعیین جایگاه خود و به‌منظور شناخت جریان حق از باطل و عبرت از حوادث گذشته و جنبه اجتماعی این سیورورت، تاریخ انسان را تشکیل می‌دهد. این دیدگاهی که عرض کردم آنقدر اختصاصی نبود اما بخصوص وقتی در فضای بینش قرآنی و اسلامی سیر می‌کنیم تا حدی به آن می‌رسیم. البته این که این چه مشکلاتی دارد، چه موانعی دارد، چه گرفتاری‌هایی دارد، بحث دیگری است و جای خودش را دارد. ما خواه ناخواه تلاشی باید داشته باشیم که ردیابی بکنیم جریان‌های بحث گذشته را درستش را از نادرستش تشخیص بدهیم و تصحیح بکنیم حرکت آینده را. در کلیت و اصل این معنی می‌شود گفت تردیدی نیست بخصوص برای کسانی که اعتقاد به‌وحی دارند چون به‌رحال قرآن تعبیرهای زیادی دارد که ما را توصیه می‌کند که بروید، بگردید، مطالعه کنید ببینید و عبرت بگیرید مثلاً قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل. یا مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در نامه معروفش به امام حسن (ع) می‌فرماید «من هر

چند که عمرم به درازای تاریخ نیست اما چنان در تاریخ گذشتگان دقیق مطالعه کردم که گوئی با آنها زندگی کردم، بلکه بخاطر اینکه جریان آنها به من منتهی شده گوئی من با اولین تا آخرین آنها زندگی کردم». این گونه تعبیرهایی که ما داریم و زیاد هم هست مارا تحریک می‌کند تا برای کشف این عبرت‌های تاریخ و مطالعه این جریانها حرکت کنیم، در این پی‌گیری ما باید تلاش بکنیم که فعل و انفعالات مختلف را بشناسیم و حتی الامکان طبقه‌بندی بکنیم مثلا بشناسیم اینجا فرض کنید که عامل فرهنگ بیشتر تأثیر داشته آنجا اقتصاد و آنجا عامل دیگر نقش اساسی داشته است. بفهمیم اراده الهی قضیه‌اش چیست انسان در چه جایگاهی هست و مطالبی از این قبیل.

این، در مورد تعریف تاریخ بود. در مورد فلسفه تاریخ خوب همینطور که ایشان فرمودند اگر آن دقت‌ها را اعمال کنیم تا حدی این اصطلاح، اصطلاح درستی نیست ولی بهر حال این اصطلاح شده یعنی الان جا افتاده است و قراوان توسط صاحب نظران بکار رفته است حالا اگر نتوانیم تعریف دقیق بکنیم اما وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم غلط نیست زیرا ما وقتی تاریخ را مطالعه می‌کنیم اگر در مقام کشف هدف کلی از حرکت تاریخ باشیم و کشف قوانینی که حاکم بر حرکت تاریخ است گویا داریم در جهت فلسفه تاریخ حرکت می‌کنیم. البته باز هم ممکن است تعریف دقیقی نداشته باشیم اما بر روی هم مواردی هست که تأیید می‌کند اصل قضیه غلط نیست به عنوان مثال قطع نظر از صحبت‌هایی که اهل مکاتب مختلف کرده‌اند بنده بر حسب موقعیت شخصی‌ام از نهج البلاغه مثال می‌زنم امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید ان الله لم یقسم جباری دهر قط الا بعد مهل و رخاء ولم یجبر کسر عظم قوم قط الا بعد شده و عناء. در اینجا دو قانون کلی را حضرت عنوان می‌کنند. یکی اینکه خداوند هیچ دیکتاتوری را در تاریخ نکوبید مگر بعد از دادن یک دوره مهلت و آسایش. هر دیکتاتوری در تاریخ کوبیده شده قبل از کوبیده شدنش یک دوره رفاه و خوشگذرانی و عیاشی را پشت سر گذاشته و در واقع به او مهلت داده شده تا خود را نشان بدهد. دوم اینکه، استخوان شکسته هیچ ملتی ترمیم نشده مگر بعد از یک دوره رنج و سختی و فشار. هر ملتی که زیر پای جبارها افتاده و لگدکوب شده و استخوان‌هایش خورد شده اگر خواسته ترمیم بشود و سر پای خودش به ایستد این شکسته‌بندی‌اش یک فشار و درد سختی را داشته است. این مطلب در واقع دو قانون حاکم بر تاریخ است که در کلام علی (ع) آمده است. این گونه مطالب و تعبیرات البته در قرآن فراوان وجود دارد و در احادیث زیاد هست... از اینگونه اظهارات می‌فهمیم که بالاخره یک قوانینی وجود دارد یا حداقل در جاهائی که روی آن حساب می‌شود ادعا شده

است و نمی‌شود یکباره نفی کرد ام از اینکه این قوانین را ما کشف بکنیم یا نکنیم.

دکتر شعبانی: آقای دکتر زریاب جنابعالی صحبتی دارید یا خیر؟

دکتر زریاب خوبی: خیر من عرضی ندارم فقط در مورد معنی «شدن» که فرمودند این مسئله پیش می‌آید که «شدن چی؟» ببینید وقتی که ما می‌گوئیم «شدن» باید یک چیزی در برابر انسان باشد تا شدن آنرا تاریخ بدانند. ملاحظه می‌فرمائید باید یک چیزی در برابر ما باشد به عنوان یک فنومنی که این شده است و بعد می‌توانیم سیر آنرا تاریخ بدانیم. ملاحظه می‌فرمائید مسئله اینجاست که ببینیم هر پدیده‌ای موضوع تحقیق است یا خیر. یک وقت شما یک برگ کاغذ یا بالاخره یک شیئی موجود را مثال می‌زنید البته درست است، اما آنچه تاریخ می‌نامید و به آن شخصیت استقلالی می‌دهید کجاست و چیست؟ یک شیئی موجود دارای ترکیبی است و از جایی شروع کرده تا به صورت موجود درآمده و بعد هم سیرورتی و سرگذشتی دارد اما وقتی می‌گوئید «ملت» و برای آن تاریخ را در نظر می‌گیرد باید بدانیم این ملت کجاست و از کجا شروع کرده و به کجا رسیده است موجود واقعی است یا صرف اعتبار است. به همین ترتیب است وضع مجموعه حوادثی که گذشته و تمام شده و اصلا در عینیت واقع «مجموعه» نبوده و حالا شما آنرا «مجموع» می‌نامید و اسمش را «تاریخ» می‌گذارید این موجود واقعیتش و یکپارچگی‌اش کجاست؟

آقای معادیخواه: نه لازم نیست هر چیزی یک موجودیت دائم و یکپارچه داشته باشد همین برگ کاغذ بالاخره تحولی داشته به این صورت نبوده آنچه که الان هست یک داستانی دارد مثلا فرض کنید اولین بار آن چیزی که رویش می‌نوشته‌اند جسمی بوده که روی آن حک می‌کرده‌اند مثلا فرض کنید روی سنگ بوده روی لوحه گلی بوده بعد رسیده به وضعیت‌های جدید تا رسیده به مرحله‌ای که اکنون هست. این سیرورت و تحول را تاریخ کاغذ می‌نامیم لازم نیست هر مرحله‌ای عیناً در حال حاضر موجود باشد بلکه هر کدام باید تک‌تک در جای خودش باشد تا ما بتوانیم یک حیثیت مجموعی برای آنها در نظر بگیریم. تاریخ اجتماعی انسان هم که می‌گوئیم به همین صورت است.

دکتر زریاب: ببینید این در اینجا دو مسئله است که یکی فنومنولوژیک است یکی

هیستوریک. یکی این است که خیلی خوب ما وجود هر شیئی را باید در سیر تکمیلی اش ببینیم یکی هم این است که خود شیئی يك واقعیتی دارد که ما آن واقعیت را باید درک کنیم. تصور می‌کنم لازم نیست بنده توضیح بدهم شما خودتان روشن کردید که حیثیت مجموعی را باید در نظر بگیرید و بعد نام تاریخ را برای آن انتخاب کنید. تا اینجا عیبی ندارد ولی آیا این موجود اعتباری چه نوع عینیتی دارد که بتواند قانون علمی یا قاعده فلسفی را تحمل کند؟

آقای معادیخواه: نکته دیگری هم که شاید مطرح شدنش مایه ایضاح باشد اینست که جناب دکتر زریاب خوبی فرمودند که اگر تاریخ علم بود و می‌شد از آن استفاده کرد و قوانینش را کشف کرد اینهایی که دنیا را اداره می‌کنند چرا از این تاریخ برای تصحیح روش خودشان استفاده نمی‌کنند و نکردند؟ بنده تصور می‌کنم يك تفاوت اساسی بین علم تاریخ و سایر علوم هست و آن تفاوت اساسی لطف و عنایت خاصی است که سلطه‌گران تاریخ در طول تاریخ داشته و دارند و همان گرفتاری اصلی تاریخ هم هست و اگر سایه آن سلطه‌گرا از سر تاریخ کم می‌شد خیلی مسائل حل می‌شد. در حقیقت اگر سلطه‌گرا و جبارها و دیکتاتورها بخواهند از تاریخ استفاده بکنند خوب، معنی‌اش این است که خودشان را نفی کنند. کسانی که با آهنگ سلطه و سلطه‌گری در هر جایی بوجود آمدند آن چیزی که واقعا از تاریخ درمی‌آید نفی آنهاست. قضاوت تاریخ بر نفی سلطه است و اگر بنا بشود که تاریخ بخوبی و درستی شناخته بشود و اینها بخواهند بشناسند و بشناسانند یا باید تسلیم مرگ خودشان بشوند یا اصلا آن ماهیت خودشان را عوض بکنند. لذا باید گفت که اصلا آنها نمی‌خواهند از تاریخ استفاده صحیح و درستی بشود. داستان معروفی هست درباره دیوژن (دیوجانوس) حکیم یونانی که وقتی اسکندر آمد سراغش به او گفت چه می‌خواهی گفت کنار برو که آفتاب بیاید یا به تعبیر ساده‌تر سایه‌ات را از سر من کم کن. این داستان واقعی باشد یا نباشد می‌تواند در حقیقت به این معنی تفسیر شود که سایه تو و امثال تو با علم و حکمت جور نمی‌آید، یعنی، اگر بخواهد علم رشد بکند، حکمت رشد بکند، این سایه باید کم بشود. این سیاست گریزی که به اصطلاح گاهی گفته‌اند مذهب از سیاست جداست، علم از سیاست جداست، فرهنگ از سیاست جداست شاید در حقیقت همین سیاست مصطلح و رائج یعنی سیاست سلطه‌گری است که همه چیز با آن مباینت دارد، بخصوص تاریخ، یعنی تاریخ وقتی تاریخ خواهد شد که آزاد از سلطه و سلطه‌گری و اینجور مسائل باشد ولی متأسفانه از ابتدائی که تاریخ رشد خودش را شروع کرده این سایه روی سرش بوده و بالاخره تا الان هم ادامه

پیدا کرده و الان دنیا خیلی فنی تر کرده این سایه خودش را، یعنی این سایه‌ای که کل سلطه جهانی بر سر تاریخ انداخته دیگر به این سادگی‌ها نمی‌شود برطرفش کرد. بنابراین به عمد بنا است از تاریخ استفاده نشود.

دکتر شیخ: با اجازه اساتید محترم، درباره تاریخ فرمودید معنی آن همان است که مردم از آن می‌فهمند و بعد نتیجه گرفتید که تعریف آن مشکل است. ربط این دو معلوم نشد. باید پرسید مردم چی می‌فهمند از آن و هرچه باشد می‌تواند تعریف داشته باشد، بعد هم اگر علم باشد علم هم تعریفی دارد. البته تمام علوم هیچوقت تعریف حد تام از آنها نمی‌شود و تعریف منطقی هم منحصر به حد تام نیست رسم تام و ناقص و حد ناقص و خاصه مرکبه و شرح‌الاسم همه اینها تعاریفی است که از نظر منطقی قابل قبول است ولو در یک مرتبه نیست. حد تام نباشد. حالا به فرض خاصه، مرکبه باشد بالاخره معرف (مورد تعریف) را در ذهن می‌آورد و این خودش نوعی تعریف است و اینکار درباره مفهوم تاریخ میسر است حالا شما بفرمائید بطور نسبی همانطور که شما ممکن است از علم طب هم از آغاز تا زمان ما یک تعریف جامع و مانعی نداشته باشید با اینکه تکیه‌گاه و مبانی و مبادی‌اش غیر از تاریخ است. بنابراین به وسیله عوارض و صفات می‌توانیم تعریف کنیم اگر نتوانستیم نمی‌توانیم «علم» داشته باشیم و این یک نوع تناقضی است.

اما راجع به فلسفه تاریخ، شما یک جا فرمودید که قوانینی ندارد دلیلش هم این است که می‌بیند افرادی که می‌خواهند به اصطلاح سرور و صاحب امر دنیا باشند از آن استفاده نمی‌کنند و پیش‌بینی قانونی که الهام از فلسفه تاریخ بگیرد ندارند. ملاحظه بفرمائید یک طبیب هم با همه ضوابطی که می‌داند ممکن است ناسالم باشد و خودش این ضوابط بکار نبندد. پس آیا می‌توانیم بگوئیم پزشکی قوانین ندارد؟ اینست که می‌گوئیم فلسفه تاریخ می‌تواند تعریف، موضوع و مسائل خاصی داشته باشد و در عین حال مرتبط با فلسفه هم باشد. یکی از بحث‌های فلسفی بحث از علل است. منتها علت یا در امور عامه است و این یک بحث فلسفی محض است. یک وقت هم یک علت را می‌آوریم رنگ خاصی به آن می‌دهیم در یک علم خاصی از آن بحث می‌کنیم و مربوط به آن می‌شود مثل بحث از علت و معلولهای تاریخی که مربوط می‌شود به فلسفه تاریخ. معذرت می‌خواهم.

دکتر شعبانی: بنده می‌دانم که در یک چنین محضری واقعاً بسیار حرفها و نظرها مطرح است الان هم آقای طاهری هم صحبت دارند و آقای دکتر اعوانی هم

همینطور. بنده به خودم حق می‌دهم از آقای طاهری خواهش کنم که چون ایشان و من عجالاً صاحبخانه‌تر هستیم از آقای اعوانی تقاضا کنیم صحبت بفرمایند.

دکتر اعوانی: عرض می‌کنم: اینجا سه مسئله هست که یکی تعریف تاریخ و یکی علم تاریخ و یکی فلسفه تاریخ. در فلسفه اسلامی می‌گفتند که علم اصولاً باید موضوع داشته باشد و اگر موضوع برای علمی مترتب نباشد اصلاً علمیت ندارد. یک موضوع ولو اینکه اعتباری باشد لازم است وگرنه جنبه علمیت پیدا نمی‌کند. حالا ما برای اینکه تاریخ را تعریف بکنیم باید ببینیم موضوعش چی هست یعنی درباره چه چیزی صحبت می‌کند اگر واقعاً چیزی نباشد که درباره آن صحبت بکند اصلاً علم نیست و اگر چیزی باشد و یا یک اعتباری - لا اقل - می‌توانیم پیرامون آن بحث کنیم. حالا موضوع علم تاریخ چیست؟ البته سروران معظم اشاره فرمودند. به نظر بنده هم عیناً همان تعریفی است که سروران معظم فرمودند یعنی مطالعه و بررسی سیورورت اشیاء بطور عام یا خاص. اولی موضوع تاریخ به معنای اعم و دومی مربوط به تاریخ به معنای اخص است. در تاریخ به معنای اعم هر شیئی را می‌توانیم داخل تاریخ بگذاریم به معنای عام یا هر چیزی را که شیئیت دارد و وجود دارد و نوعی سیورورت دارد ما می‌توانیم برای آن تاریخ بگذاریم و در مقابل این معنا تاریخ بمعنی خاص و اصطلاحی است که مخصوص اجتماع انسانها است به نوبه خود مستلزم شعور و آگاهی است آن کسی که مطالعه و بررسی می‌کند در تاریخ انسان یا چیز دیگر باید به حد آگاهی و علم رسیده باشد و این‌جا حضرت حق است یا انسان که نایب اوست به این درجه آگاهی و شعور و علم رسیده است پس تاریخ هر چیزی در رابطه با انسان مطرح می‌شود. بنده دفعه پیش هم مثال زدم مثلاً این میز، میز برای خودش تاریخ ندارد ولسی برای انسان دارد چرا برای اینکه به خود علم ندارد. این معنا در مورد همه علوم صادق است این انسان است که علم را علم می‌کند، بررسی می‌کند مطالعه می‌کند اما شرط خاص مطالعه تاریخی اینست که شیئی را از این جهت که در بستر سیورورت قرار گرفته مطالعه کنند. و تا آنجایی که شیئی در معرض سیورورت و شدن قرار نگرفته ما تاریخ را در مورد او اطلاق نمی‌کنیم. اما تاریخ به معنای خاص یعنی مطالعه و بررسی اجتماع انسان به اعتبار اینکه در بستر سیورورت واقع شده و در معرض تحول قرار می‌گیرد. انسان البته بعد غیر تاریخی و الهی هم دارد اما به هر صورت یک بعد او تاریخی است، در معرض سیورورت است، قابلیت و بعدیت دارد و تکرار هم نمی‌شود، به این معنا که هر حادثه‌ای منحصر به فرد است و معنایی منحصر به فرد دارد و برای خودش در یک جایی در تاریخ

قرار گرفته که به این اعتبار قابل بررسی است.

و اما علم تاریخ: تاریخ البته تاریخ علمی است و تاریخ غیر علمی. تاریخ غیر علمی را وقایع نگاری یا کرنولوژی می گویند و تابع ضوابط و قوانین خاص نیست یعنی مورخ ممکن است فقط به ثبت وقایعی اکتفا بکند و اینها را بنویسد ولی بدون اینکه ضوابط خاصی را مراعات بکند. اینکه هردوت را پدر علم تاریخ گفته اند شاید به این جهت بوده که سعی کرده برای آن ضوابطی و قوانین خاصی وضع بکند که پیش از او به آن صورت نبوده است و هرچه ما بیشتر به زمان اخیر نزدیک می شویم این وسائل به اصطلاح نقد و بررسی بهتر شده است. گفته اند هردوت فقط به حافظه اکتفا می کرده و لذا تاریخی که نوشته از یکی دو نسل تجاوز نمی کند، چرا؟ برای اینکه مدار کار او بر حافظه بوده و یا کسانی بوده اند که واقعه را دیده یا شنیده بودند، مراجعه می کرده و از آنها استفسار می کرده و نتایج را ثبت می کرده و همین است که در نوشته هردوت هرچه از زمان او دورتر می شویم یک قدری به ابهام گرایش دارد و دقیق نیست. ولی هرچه به زمان او نزدیک تر باشد باز دقیقتر است. در مرحله بعد قوانینی برای علم تاریخ مدون شد و تاریخ جنبه علمی پیدا کرده و علم تاریخ فعلی دارای ضوابط خاصی است مثل تمام علوم دیگر، که علم را از غیر علم جدا می کند.

اما مسئله دیگر که فلسفه تاریخ باشد: این فلسفه تاریخ چنانکه استاد دکتر زریاب اشاره فرمودند از مسائلی هست که اخیراً مطرح شده مثلاً فلسفه علاوه بر موضوع خاصی که دارد به هر چیزی اضافه ای پیدا کرده و هر علمی به اصطلاح دارای فلسفه ای است حالا این از کجا ناشی شده و چرا؟ آیا وجهی دارد واقعا؟ البته در قدیم به نحوی بوده است، نه اینکه واقعا فلسفه علوم مختلف قبلاً وجود نداشته ولی به این اسم نبوده است و امروز این مسئله اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در تألیفات ارسطو به نحوی فلسفه علوم مطرح می شود مثلاً یکی از کارهای فلسفه به اصطلاح اثبات مبادی است مبادی علم و موضوع علم. ارسطو فرموده و فلاسفه اسلامی هم تکرار کرده اند و تأکید کرده اند بر این مسأله که هرگز مبادی علم - مبادی یعنی آن مقدمات تصویری و تصدیقی که مبدأ پایه علم است - در خود علم ثابت نمی شود. اینکه علوم دارای مبادی هستند از این جهت است که مجهولات ما نمی تواند بی نهایت باشد، باید به حدی برسد و در جایی متوقف بشود پس باید به ناچار به یک معلومات تصویری و تصدیقی برسیم که اینها مبدأ باشند و در ضمن احتیاج به اثبات نداشته باشند. نظر ارسطو بر این است که مبادی علم و موضوع علم در خود آن علم قابل اثبات و قابل طرح نیست زیرا

اگر درخود آن علم فرض کنیم که قابل طرح باشد دور لازم می‌آید. پس مبادی يك علم باید در علم بالاتری طرح و اثبات بشود و از این جهت است که گفته‌اند یکی از کارهای فلسفه یا علم اعلی اثبات موضوع علم است. بعد از این که موضوع‌ها را اثبات کرد و وجود آنها و نحوه وجود آنها را مشخص کرد آنرا تحویل می‌دهد به علم تا درباره عوارض و درباره مسائل آن صحبت بکند. مثلاً فرض کنید در علوم طبیعی ارسطو در آن قسمتی که اصطلاح «فوسیکا = فیزیک» به آن می‌دهد و فلاسفه اسلامی ترجمه کردند به سماع طبیعی در آنجا مبادی عام علم طبیعت را به عنوان جزء فلسفی مطرح می‌کند و سعی می‌کند آنها را اثبات بکند و توضیح بدهد. این سیستم ارسطویی بسیار خوب بود منتهمی عیب ارسطو این بود که چون نظر او فقط به علوم طبیعی بود، نه به علوم ریاضی و نه همه علوم انسانی که امروز داریم، مسائل مربوط به ریاضیات و مسائل مربوط به علوم انسانی را تکمیل نکرد و از جمله علوم که از این جهت مورد بی‌مهری او واقع شد تاریخ بود. او حتی يك نظریه مخالفی درباره تاریخ و يك تمصبی علیه تاریخ داشت و به اصطلاح تاریخ را علم نمی‌دانست تا اثبات مبادی برای آن بکند چرا؟ برای این که از نظر او علم تاریخ به اصطلاح به جزئیات ارتباط دارد و چیزی که جزئی باشد نه کاسب است و نه مکتسب (به قول او) و حتی باید گفت و واقعاً بی‌لطفی کرده نسبت به علم تاریخ و آنرا از شعر هم پائین تر دانسته، در حالیکه شعر که با صور خیالی ارتباط دارد و تاریخ با حوادث واقعی کار دارد.

ولی امروزه در کنار هر علمی يك علم - به اصطلاح - «متا» درست کرده‌اند یعنی علم «ورا» مثلاً تاریخ و ورا تاریخ ریاضیات و ورا ریاضیات. در اینجا گاهی مثلاً فلسفه تاریخ می‌گویند گاهی تاریخ ورا می‌گویند یا ورا تاریخ یا فوق تاریخ می‌گویند. حالا باید دید فرق این دو چه می‌تواند باشد و فرق علم با علم ورا چی هست؟ فرق آن يك مسأله است: علم اصولاً به اشیاء توجه دارد مثلاً، از باب تشبیه، در منطق میان کلی طبیعی و کلی معقول یا کلی فلسفی فرق قائل شده‌اند. کلی طبیعی آن کلی است که افراد آن بعینه در خارج وجود دارند ولی کلی فلسفی اینطور نیست. علم اصولاً با چیزهایی سر و کار دارد که به قول امروزی‌ها کانتکریت^۷ است یعنی انضمامی است و مشخص است مثلاً مورخ همیشه بایک سلسله رویدادهای مشخصی سر و کار دارد بعنوان اینکه مورخ است یا یک نفر عالم طبیعت همینطور بایک اشیائی سر و کار دارد که اینها جزئی و مشخص هستند ولی در علم ورا مسائلی که مطرح می‌شود در مورد اشیاء مشخص نیست بلکه قوانینی است که حاکم بر آن اشیاء است مثلاً فرض بفرمائید، يك مثالی می‌زنم، ما يك سری قوانین ریاضی داریم ولی وقتی بررسی می‌کنیم که این

قوانین ریاضی فی نفسه چه جور قوانینی هستند. این، کار ریاضی‌دان نیست. کار ریاضی‌دان این است که به اعداد و ارقام پردازد مثلاً قوانین خاصی را در مورد این مربع یا آن کره اثبات می‌کند ولی گاهی هم برای خود او مطرح می‌شود که این قوانین ریاضی چه خصوصیتی دارند مثلاً پی می‌بریم که قوانین ریاضی کلی هستند کلیت دارند، استثناپذیر نیستند یا قوانین ضروری هستند یا چنین‌اند و چنانند. این دیگر از مسائلی نیست که برای ریاضی‌دان به عنوان ریاضی‌دان مطرح باشد. این از حد ریاضیات فراتر رفته. درست است هنوز در ریاضیات است ولی مثل اینکه يك گامی فراتر گذاشته و آن قوانین خاص را دوباره يك مرور کلی می‌کند تا ببیند اصولی که حاکم بر این قوانین هستند چه هستند قوانینی که حاکم بر این قوانین هستند و روشهایی را که برای اثبات قوانین ریاضی به کار می‌گیرد به محک می‌کشد، مورد تحلیل قرار می‌دهد فرضیه‌ها و اصول موضوعه را که در علم بکار رفته و آنها را فرض گرفته مورد تحلیل قرار می‌دهد. همه این مسائل در علم ورا مطرح می‌شود و امروزه برای همه علوم این علم «ورا» مطرح است و برای آن اهمیت بسیار اساسی قائلند و گاهی از این علم ورا به فلسفه علم تعبیر می‌کنند و مثلاً می‌گویند فلسفه حقوق یا فلسفه تاریخ.

حال اگر بخواهیم بررسی بکنیم می‌بینیم این روش منطبق بر همان نظراسطویی می‌شود که اصول يك علم و مبادی علم باید در علم اعلی اثبات بشود ولی چون ارسطو اصلاً متعرض بسیاری از این علوم نشد برای او این علوم در آن زمان مطرح نبود، محققان دانشمندان این علوم این مسائل را برداشتند و مطرح کردند که مثلاً ما تاریخ داریم، قوانینی که حاکم بر همه پدیده‌های تاریخ است چی هست؟ آیا تمام این قوانین تاریخ يك قانونی یا قانونهایی دارند که حاکم بر آنها باشند چنانکه در فیزیک قوانینی داریم که حاکم بر قوانین فیزیک هستند، حاکم بر اشیاء نیستند بلکه حاکم بر قوانین فیزیک هستند، اینگونه مسائل را به اصطلاح در متهیستوار یا متهیستوری یا فلسفه تاریخ بیان می‌کنند.

فلسفه تاریخ امروز دو بخش دارد یکی را به فلسفه تاریخ ترکیبی یا مجموعی و یکی را به فلسفه تاریخ تحلیلی تعبیر می‌کنند یا می‌گویند فلسفه تحلیلی تاریخ و فلسفه ترکیبی تاریخ. فلسفه ترکیبی تاریخ قدمت دارد و از قدیم بوده از ارسطو و سنت اگستین و ابن‌خلدون تا به امروز ادامه یافته است. در فلسفه ترکیبی تاریخ مورخ سعی می‌کند قوانین عامی را که حاکم بر تاریخ است کشف بکند و ببیند. این قوانین به نوبه خود تابع چه قوانین عامی هستند و با چه نوع مبانی قابل تحلیل هستند. ابن‌خلدون در اسلام واقعاً بهترین نمونه است که سعی می‌کند تمام قوانین حاکم بر همه پدیده‌های تاریخ را از دیدگاه خودش تحلیل

بکنند یا مثلاً در گفتار آگوستین هم می‌بینیم سعی کرده يك نظریه‌ای بدهد و همینطور در دیگران.

اما فلسفه تحلیلی تاریخ، بررسی تحلیلی روشی است که مورخ بکار می‌برد. مثلاً فرض بفرمائید یکی از اصولی که مورخ همیشه فرض می‌کند و در همه توجیه و تبیین‌های تاریخی بکار می‌برد «عینیت» است. آیا واقعاً قوانین تاریخی جنبه علی و معلولی دارند؟ آیا علیت در تاریخ هست؟ پدیده‌های خاصی در تاریخ موجب پیدایش پدیده‌های دیگری هستند یا نه؟ اگر هستند این علیت چگونه توجیه می‌شود؟ یا اینکه اصلاً علیت وجود ندارد؟ بعضی از فلاسفه اصلاً منکر علیت در وقایع تاریخی هستند بعضی از متفکران اسلامی مثل اشاعره برای اینکه فاعلیت حق را در عمل انسان و در پدیده‌های تاریخ و در وجود توجیه بکنند برای اثبات فاعلیت حق اصلاً علیت را انکار کردند. منکر علیت شوند تا فاعلیت حق را بهتر بتوانند اثبات بکنند. در فلسفه غرب هیوم که يك مورخ و يك فیلسوف بوده و در تاریخ هم صاحب کتابهای تاریخی است عیناً این مسأله را پیش کشیده و در پدیده‌های تاریخی منکر علیت شده است. یکی دیگر از مسائل مورد بحث در فلسفه تحلیلی تاریخ مسأله نقش فرد و جامعه است. فرد چه نقشی در تاریخ دارد و جمع چگونه تأثیر می‌گذارد؟ آیا جامعه خارج از فرد وجود دارد یا وجودش صرف فرض و اعتبار است؟ بعضی از مکتب‌های تاریخی بر جمع تأکید می‌کنند و بعضی‌ها بر فرد. اینها هم نمونه مسائلی بود که در فلسفه تحلیلی تاریخ مورد بحث قرار می‌گیرد.

دکتر شعبانی: دست شما درد نکند جناب دکتر. واقعاً استفاده کردیم و به فیض رسیدیم. برنامه این جلسات چنانکه می‌دانید برای این است که ما از ۴ تا ۶ وقت بگذاریم و بعد از آن استادان به کارهای دیگری هم که دارند برسند. بنده فکر می‌کنم يك چنین جلسه‌ای با يك چنین استادانی و اینچنین بحث‌هایی حقیقتاً غنیمت است و استدعا داریم که بزرگواری بفرمائید این جلسه را باز هفته آینده انشاءالله به وجود خودتان قوت بدهید که خدمتی است ماندگار و انشاءالله بسیار کسان هستند که بعدها از تهذیب شده این صحبت‌ها استفاده خواهند برد، البته با اصلاحات لازم و پس از رؤیت و تصحیح و حذف و اضافه مجدد به وسیله خودتان این يك خدمت بزرگوارانه علمی است که از امثال شما سرورانی که اینجانشریف دارید برمی‌آید و بنده هم به سهم خود منت پذیرم. اما آنچه در ادامه صحبت مطرح است عبارت است از يك نتیجه‌گیری درباره همین سه جزء تعریف تاریخ و علم تاریخ و فلسفه تاریخ و بدنبال آن برحسب موضوعاتی که پیشنهاد شده

می‌رویم به سراغ کیفیت نگارش تاریخ در ازمنهٔ مختلف یعنی اینکه تاریخ‌نویسان مختلف که چه دیدی داشته‌اند و برچه شیوه‌ای نوشته‌اند.

دکتر باستانی باریزی: بنده پیشنهاد می‌کنم زودتر برویم به سراغ قسمت‌های بعد، برای اینکه اگر این بحث تعاریف را رها نکنیم تا آخر عمر گرفتارش هستیم بحث تعاریف همیشه دنباله‌دار است و معمولاً از حد ضرورت تجاوز می‌کند.

دکتر شعبانی: عرض کنم که انشاءالله جلسهٔ بعد، بعد از نتیجه‌گیری که از این کلیات خواهیم کرد وارد می‌شویم به سبک تاریخ‌نگاری و شیوهٔ تاریخ‌نگاری و عمدهٔ تاریخ‌نگارهایی که در جهان بودند و خلاصه‌ای از نظرهای آنها و اهمیت کار-هایشان یا بعضی از وجوه مترتب بر کارشان اعم از خوب یا بد، و در حدی که میسر و ممکن می‌شود وارد عرصهٔ پیدایش تاریخ مکتوب می‌شویم بعضی از تعریف‌ها مثل اینکه ماقبل تاریخ چیست و یا مکاتب مهم در تاریخ‌نگاری کدام است و این‌که سرفصل‌های مهم در تاریخ‌نگاری و نظایر آنها. اما قبل از اینها بی‌مناسبت نیست که ببینیم پس از اعلام نقطه‌نظرهایی که ابراز شده چه نوع بحث و سؤالی دربارهٔ همین‌ها هست.

دکتر رادمنش: نظر بنده هم که می‌خواستم روی آن تأکید کنم و خوشبختانه شما فرمودید همین بود منتها بایستی حالا که تا اینجا پیش آمده‌ایم یک فرصتی هم لااقل در حدود یک جلسه پیرامون بحث روی این دیدگاهها و احیاناً پاسخ بعضی سؤالات قائل بشویم تا نتیجه مطلوب گرفته شود و شتابزدگی پیش نیاید. برای نمونه آقای طاهری مثل اینکه سؤالاتی یادداشت کرده بودند و گمان می‌کنم بعضی مربوط به من باشد و من دوست ندارم با این عجله و در وقت کم پاسخ بدهم.

دکتر شعبانی: با تشکر از همه دوستان و اساتید محترم چون پایهٔ بحث بر این بود که جلسه از ساعت ۴ تا ۶ برقرار باشد لذا سر ساعت ۶ قطع می‌کنیم و گمان می‌کنم برای همین پیشنهاد شما خودبخود عملی است. آقای طاهری هم لطف‌کنند و در جلسهٔ بعد سؤالاها را در همان ابتدای جلسه مطرح کنند.

۱- ایدئولوژی را مترادف با مکتب گرفته‌ام.

۲- مکاتب فقط وعده ادنی دارند و مذاهب وعده اوفی واعلی.

۳- این برداشت از استاد دکتر سروش میباشد.